## مجلس بیست و یکم

### ضربۀ جبران‌ناپذیر علمای سوء نسبت به دین

أعوذ باللَه من الشّیطان الرّجیم

بسم اللَه الرّحمٰن الرّحیم

الحمدُ لِلّه ربّ العالَمینَ و صلّی اللَه علیٰ سیّدِنا و نبیِّنا

وحَبیبِ قُلوبنا وطَبیبِ نُفوسنا أبی‌القاسمِ المصطفیٰ مُحمّدٍ

و علیٰ أهلِ بَیتهِ الطّیّبینَ الطّاهرینِ المعصومین المکرمین

و اللّعنةُ علیٰ أعدائِهم أجمعینَ

###### خطر علمای خود فروخته و منحرف برای اسلام

قال اللَه تعالیٰ فی کتابِه:

﴿وَإِذَا رَأَيۡتَ ٱلَّذِينَ يَخُوضُونَ فِيٓ ءَايَٰتِنَا فَأَعۡرِضۡ عَنۡهُمۡ حَتَّىٰ يَخُوضُواْ فِي حَدِيثٍ غَيۡرِهِۦ وَإِمَّا يُنسِيَنَّكَ ٱلشَّيۡطَٰنُ فَلَا تَقۡعُدۡ بَعۡدَ ٱلذِّكۡرَىٰ مَعَ ٱلۡقَوۡمِ ٱلظَّـٰلِمِينَ﴾.[[1]](#footnote-1)

عرض شد که مخالفین و معاندین اسلام برای سلطه و سیطره بر ملّت‌ها، مخصوصاً مسلمین و بالأخص شیعه، از راه‌های بسیار ظریف و دقیق و از یک حرکت فرهنگی استفاده می‌کنند. البتّه این، رسم و دَیدن صدها سالۀ نفوذ دشمنان به تودۀ مسلمان و شیعه بوده است.

در طول سالیان دراز همواره اسلام با این مصیبت بزرگ روبه‌رو بوده است که علمایی خود فروخته در خدمت طوامع دشمنان بوده‌اند، و متأسّفانه بسیاری از

اینها نا خود آگاه در دام هوس‌ها و مطامع دشمنان دین قرار گرفته بودند. اگر ما تجربۀ تاریخ را یکی از ملاکات برای بینش و عمل خود قرار دهیم، به این نکته می‌رسیم که غیر از کسی که به مقام ولایت متّصل باشد و مستقیماً از عالم غیب مدد بگیرد و إشراف بر حوادث و مسائل عالم کون داشته باشد، هیچ‌کس نمی‌تواند با این زیرکان و این معاندین در بیفتد.

###### علّت نفوذ استعمار در بین علما در جریان مشروطه

جریان مشروطه برای امثال ما درس عبرتی است تا به این نکته پی ببریم که در جایی که بزرگان و علمایی همچون مرحوم آخوند خراسانی و مرحوم نائینی‌ها و شیخ فضل‌اللَه نوری‌ها نتوانستند مرام خود را پیاده کنند و ناخواسته آلت دست استعمار واقع شدند، به‌طوری‌که کلاهی که آنها بر سر اینها گذاشتند پس از سالیان ممتد مشخّص شد![[2]](#footnote-2) این مسئله ما را به اینجا می‌رساند که دشمن زرنگ‌تر و زیرک‌تر از آن است که امثال آخوند و غیر آخوند بتوانند این مطلب را بفهمند! دشمنان وقتی بر اریکۀ قدرت مسلّط شدند، مرحوم آخوند را مسموم کردند و از بین بردند، شیخ فضل‌اللَه نوری را به دار زدند، و مرحوم نائینی را شش سال با آن وضعیّت در منزل نگه داشتند که دیگر هیچ آبرویی برایش نمانده بود و احدی به سراغ او نمی‌رفت!

تمام اینها به این خاطر بود که این آقایان و علما، فهم دینی و بصیرت به واقع نداشتند؛ یعنی فرمول را خوب یاد گرفته بودند، ولی ادراک مسائل و ادراک حقایق چیز دیگری است که با این مسائل نمی‌توان به آنها رسید![[3]](#footnote-3)

فقط چند نفری از این قضیّه اطّلاع پیدا کردند و خود را از این جریان کنار کشیدند؛ همچون مرحوم صابونی، سیّد مرتضی کشمیری، شیخ مرتضی طالقانی و مرحوم حاج میرزا حبیب‌اللَه خراسانی که از مشهد بیرون آمد و به اطراف مشهد

رفت تا این غائله بخوابد، و در بعضی از اوقات که ایشان به زیارت علیّ بن موسی الرّضا علیهما السّلام مشرّف می‌شد، چه اهانت‌هایی به ایشان می‌کردند!

بالأخره آنها مسلّط شدند و ریشۀ اسلام را در آوردند و اسمی از اسلام باقی نگذاشتند؛ و این شد جریان مشروطه!

###### فعّالیت دائمی استعمار در بین شیعیان و ملّت‌های اسلامی

در همین جریان اخیر در زمان شاه سابق، همان مسائل مطرح شد؛ منتها چون مردم در مقابل دستگاه حکومت مقاومت می‌کردند و مسائل آنها را به دید شکّ و بلکه یقینِ به‌خلاف تلقّی می‌کردند، آنها نتوانستند پیش بروند. بعضی از شعارهایی که الآن در حکومت اسلامی ایران مشاهده می‌کنیم، بعینه همانند شعارهای زمان سابق بود؛ تبلیغاتی که در این دوره و در کشور ما علیه بقای نسل شیعه و در خدمت امپریالیسم در حال إعمال است، درست همان چیزی بود که سابقاً می‌دیدیم! ولی چرا این‌بار موفّق شدند؟ چون این‌بار که برای از بین بردن نسل شیعه به میدان آمدند، به‌وسیلۀ اسلام و با روایات اسلامی و با متون اسلامی به جنگ شیعه آمدند! در این راستا، علمایی برای توجیه أعمال آنها به هر توجیه و تأویلی مبادرت کردند. امروز آن روایاتی که در آن زمان علیه دستگاه حکومت مورد استفاده واقع می‌شد دیگر سند ندارد، و آن ادلّه‌ای که در آن زمان حجّیت داشت، دیگر در این زمان حجّیت ندارد!

###### خطر عظیم علمای سوء به‌خاطر توجیه و تأویل مسائل بنابر مصالح دنیوی

یکی از علمای معروف قزوین، شیخ محمّدتقی برغانی بود که فتوای ایشان حرمت نماز جمعه بود. در زمان ایشان، یکی از علمای معروف دیگر، اقامۀ نماز جمعه می‌کرد. مرحوم برغانی دائماً در مجالس و محافل علیه این عالم سخنرانی و صحبت می‌کرد، و چون شخص مِنطیقی بود، افراد را تحت تأثیر قرار می‌داد. حالا آن عالم بیچاره نیز بر طبق نظر و فتوای خودش نماز جمعه را می‌خواند. آن امام جمعه یک هفته از قزوین مسافرت می‌کند و اتّفاقاً زمان غیبت ایشان، مصادف با روز جمعه می‌شود، و همین آقایی که تابه‌حال فتوای به حرمت می‌داد، می‌رود و به‌جای ایشان می‌ایستد و نماز جمعه را اقامه می‌کند. وقتی‌که او برمی‌گردد، می‌گوید: «تعجّب می‌کنم که با یک مسافرت من، یک‌دفعه چطور یک حکم الهی از حرمت به وجوب

تبدیل می‌شود!» و بعد دیگر ایشان نماز جمعه را در قزوین اقامه کرد تا اینکه از دنیا رفت.[[4]](#footnote-4) این علما این‌طوری هستند!

خودم از یکی از کسانی که برای از بین بردن حجّیت این روایات و اخبار واصله از پیغمبر اکرم و ائمّه علیهم السّلام دربارۀ ازدیاد نسل، گوی سبقت را از همگان ربوده است و بیش از دیگران تلاش و کوشش کرده است، شنیدم که در توجیه یک مسئلۀ حکومتی، یک ساعت سخنرانی کرد؛ یکی دو هفته‌ای از آن مسئله نگذشته بود که سیاست حکومت برای اجرای همان مسئلۀ قبلی که ایشان در ردّ آن صحبت کرده بود، برآمد! باز خودم شنیدم که درست نیم ساعت برای اجرای این نقشه سخنرانی کرد و همه هم می‌شنیدند.

در این‌صورت، دیگر انسان به موقعیّت و وضعیّت خود پی می‌برد که با چه جوّی روبه‌رو است و با چه افرادی سر و کار دارد؛ افرادی که طبق نظرهای خود، دین را ملعبه و آلت هویٰ و هوس‌های خود درآورده‌اند.

امام صادق علیه السّلام در روایت معروف و مفصّلی که دربارۀ ذمّ یهود است، می‌فرمایند:

هُم أضَرُّ علیٰ ضُعَفاءِ شیعَتِنا مِن جَیشِ یَزیدَ علَی الحسینِ بنِ عَلیٍّ علیه السّلام؛[[5]](#footnote-5) «این علما برای از بین بردن کیان اسلامی، از لشکر عمر سعد و لشکر یزیدی که امام حسین را از بین بردند، خطرناک‌ترند!»

###### نقد مسئلۀ «تحدید نسل»

تمام منابع اسلامی را گشتند و تنها به همین یک مسئله چسبیدند که «قِلّةُ العیالِ أحَدُ الیَسارَینِ!»[[6]](#footnote-6) و گفتند: یک‌وقت شما در یُسر و رفاه هستید و اگر اولاد زیادی هم داشته باشید، به جایی برنمی‌خورد؛ ولی اگر از نظر معیشت، رزق محدودی دارید، در

این‌صورت اگر کمیِ عیال داشته باشید، همچون صورت اوّل در گشایش و رفاه هستید، ولی اگر قرار بر این شد که عیالات خود را زیاد کنید، این موجب مشکلاتی می‌شود![[7]](#footnote-7)

###### تحریف روایات نهج البلاغة پیرامون زنان

عجبا! چطور این آقایان در مورد مسائل و خُطبی که امیرالمؤمنین علیه السّلام راجع به زنان دارد، سند نهج البلاغه را انکار می‌کنند؟! مثلاً وصیّت امیرالمؤمنین به امام حسن علیهما السّلام در حاضرَین را به‌جهت اینکه در آن دارد: «با زنان مشورت نکن؛ چون رأی آنها نارسا است و عزم آنها سست است!»[[8]](#footnote-8) و یا کلام امیرالمؤمنین علیه السّلام بعد از جنگ جمل را که می‌فرمایند: «و أمّا عائشةُ فقد أدرکَها ضَعفُ رأیِ النّساءِ»[[9]](#footnote-9) و می‌فرمایند: «إنّ النّساءَ نَواقِصُ الإیمانِ و نَواقِصُ الحُظوظِ و نَواقِصُ العُقولِ»[[10]](#footnote-10) انکار می‌کنند و می‌گویند: اینها سند ندارد! این موجَّهینِ از خدا بی‌خبر، کتاب چاپ می‌کنند و روایات امیرالمؤمنین علیه السّلام را از حجّیت می‌اندازند و در این‌گونه موارد برای نهج البلاغه سندی باقی نمی‌گذارند! درحالتی‌که اگر درست معنا کنیم، هر شخصی که کمترین وجدانی داشته باشد اینها را قبول می‌کند. من اکنون در مقام این نیستم که این روایات را معنا کنم، ولی أُشهِدُ باللَه که اگر این روایات امیرالمؤمنین را آن‌طوری که منظور آن حضرت است بیان کنم و معنا نمایم، خواهید دید که نه‌تنها حضرت نمی‌خواهد هیچ منقصتی برای زن به‌حساب بیاورد، بلکه موقعیّت و خصوصیّات ظاهری و باطنی آنها مورد نظر آن حضرت است، و به‌هیچ‌وجه هیچ جنبۀ کمی و نقصانی در کلام آن حضرت مشاهده نمی‌شود.[[11]](#footnote-11) ولی صحبت در این است که آنهایی

که به این مسائل نرسیده‌اند و برای توجیه شخصیّت خود و ارضای شهوات مادّی خود، حاضرند دست به هر تأویل و توجیهی بزنند، آنها کلام امیرالمؤمنین علیه السّلام را بر طبق آراء خودشان برمی‌گردانند. اگر قرار بر این باشد که نهج البلاغه سند نداشته باشد، در حِکَم نهج البلاغه أولیٰ است؛ زیرا جعل این أمثال و این حِکَم اخلاقی بسیار آسان‌تر است از جعل آن خطبی که کسی شک ندارد که غیر از کلام مولا امیرالمؤمنین علیه السّلام، کلامی می‌تواند اینها را ادا کند!

###### اتقان سندی و محتوایی نهج البلاغه

مرحوم علاّمۀ طباطبائی نسبت به افرادی که در خطب نهج البلاغه تردید کرده‌اند، بیان جالبی دارند.[[12]](#footnote-12) البتّه می‌دانید که هر گروهی برای از بین بردن سند نهج البلاغه در یک رشتۀ خاصّی وارد هستند! نهج البلاغه کتابی است حاوی معارف مبدأ و معاد و مسائل اجتماعی، و مالامال از توحید و عدل و رسالت پیامبران و احکام دینی و اعتقادیّات و اخلاقیّات است؛ لذا افراد متفاوت با نظرات متفاوت، نسبت به نهج البلاغه نظرات گوناگونی دارند.

یک دسته از افراد وقتی به خطب توحیدیّۀ امیرالمؤمنین علیه السّلام می‌رسند، چون از مسائل توحیدی بهره‌ای ندارند و نمی‌توانند مسائل فلسفی و عرفانیِ بسیار دقیق و ظریفی را که امیرالمؤمنین علیه السّلام در نهج البلاغه مطرح می‌کنند، ادراک کنند و با مرام و مکتب ضدّ عرفانیِ خود در تنافی می‌بینند، شروع به دست بردن می‌کنند و می‌گویند: نهج البلاغه سند ندارد! بعضی از همین مشهدی‌ها این مطالب را می‌گویند! خودم از یکی از این افراد که فردی بسیار موجّه و درسِ خارج‌گو است و شاید بتوان گفت که در مشهد عدیم‌النّظیر است، شنیدم که صریحاً می‌گفت: «نهج البلاغه سند ندارد و نباید به آن اعتنا کرد!» مظلومیّت امیرالمؤمنین در اینجا است! اگر کلام امیرالمؤمنین را متوجّه نمی‌شوی، به امیرالمؤمنین چه مربوط است! امیرالمؤمنین که این حرف‌ها را برای تو نگفته است؛ حضرت برای کسی گفته است

که فهم دارد! آخر برای اینکه شما چیزی را نمی‌فهمی، چون حتّی یک ماه هم درس فلسفه نخوانده‌ای، چرا یک خطبۀ عجیب و دقیق و عالی امیرالمؤمنین را از سندیّت ساقط می‌کنی؟! آن‌هم خطبۀ امام؛ مگر امام علیه السّلام با بقیّه افراد یکسان است و مثل همین افراد عادی است؟!

راحت می‌گویند: نهج البلاغه سند ندارد! تو یک نفر را در این دنیا پیدا کن که بتواند یک‌چنین خطبه‌ای بگوید، من از او تقلید می‌کنم! وانگهی نهج البلاغه سند ندارد، این توحید صدوق را بردارید و نگاه کنید: تمام ائمۀ بعد از امیرالمؤمنین، همه از فرمایشات آن حضرت و از همین خطب نهج البلاغه و مسائل توحیدی و مسائل مبدأ و معاد آن اقتباس کرده‌اند، و اینها به‌صورت صحیح و مسند است؛ این را چه می‌گویید؟!

خب این یک قسمت از نهج البلاغه که کنار رفت؛ بسیار خب! اینهایی هم که راجع به مسائل اجتماعی و قضایایی صحبت کردند که امیرالمؤمنین در مورد شاکلۀ زن و مرد گفته است، یک قسمت دیگر از نهج البلاغه را قطع کردند و کنار گذاشتند و گفتند: نهج البلاغه سند ندارد! بسیار خب، این هم یک قسمت! بنده هم فردا به‌خاطر مسائل دیگری که با مصالح من منافات دارد، خطبۀ شقشقیّه یا خطبۀ قاصعه را کنار می‌گذارم، این خطبه و آن خطبه را کنار می‌گذارم و همۀ نهج البلاغه را تکّه‌تکّه می‌کنم! می‌گویم: بله، بعضی از مسائل آن اشکال ندارد!

نامۀ امیرالمؤمنین به مالک اشتر که تنها سندش فقط همین نهج البلاغه است ـ که قوی‌ترین و با حجّت‌ترین و با سندترین خبر در تاریخ اسلام ما است ـ حجّیت دارد؛ امّا آنجایی که امیرالمؤمنین راجع به زن‌ها صحبت می‌کنند، حجّیت ندارد؟! این همان ﴿نُؤۡمِنُ بِبَعۡضٖ وَنَكۡفُرُ بِبَعۡضٖ﴾[[13]](#footnote-13) است!

در عبارات یکی از بزرگان می‌خواندم که وقتی ایشان خواستند این مسائل را

تفسیر و توجیهی کنند، مطالبی فرمودند؛ ولی در آخر، انصاف را رعایت کردند و فرمودند:

اگر راستش را بخواهید، این توجیهی که خودم برایتان کردم، من را قانع نمی‌کند![[14]](#footnote-14)

خدا ایشان را رحمت کند که فرمود: «این توجیه من را قانع نکرد!» امّا ایشان کلامی در آخر مطلب می‌فرماید که آن کلام، تمام این صحبت‌ها را از بین می‌برد؛ ایشان می‌فرماید: «حالا صحبت کردن در مسائلی که معلوم نیست سندی داشته باشد، خیلی مهم نیست!»[[15]](#footnote-15) عجب! چطور شد که فقط در این مسائل سند ندارد! پس این سیری در نهج البلاغه را که نوشته‌اید، چه می‌شود؟! آقاجان، یا رومی رومی یا زنگی زنگی! اگر من یک کلام را نمی‌فهمم، راحت می‌گویم: آقا من نفهمیدم؛ امیرالمؤمنین فرموده است، ولیکن بنده این مطلب را نفهمیدم! خب، بسیار خوب! خدا خیرت بدهد! البته اینکه ایشان این حرف را زد، بهتر است از آن افرادی که یک کتاب قطور، با توجیهاتی که تَضحَکُ بهِ الثَّکلیٰ[[16]](#footnote-16) است نوشته‌اند و بعد گفته‌اند: «معلوم نیست قضیّۀ اینها چیست؟ ما علمشان را به آنها واگذار می‌کنیم!» یعنی چه؟! یعنی همۀ این حرف‌ها دروغ است؟!

این خائنین به خدا و خلق باید در روز قیامت جواب بدهند! باید نسبت به این نهج البلاغه و امیرالمؤمنین علیه السّلام جواب بدهند! در روز قیامت امیرالمؤمنین جلو اینها را می‌گیرد و می‌گوید: مگر شما وجدان نداشتید و خدا در شما علم قرار نداده بود، پس چرا کلام صریح من را این‌طور از بین بردید؟! خب بلد نیستید، بگویید: آقا ما نمی‌دانیم! چرا می‌پیچانید؟! علمش را به آن کسی وا بگذارید که درست معنا کند! چرا می‌گویید: سند ندارد؟! چرا می‌گویید: ما اینها را نمی‌فهمیم، اینها مربوط به

خودشان است؟! یعنی چه؟ یعنی اینها به درد ما نمی‌خورد! اینها همین افرادی هستند که آن مطامع را برای عوامّ مردم جا می‌اندازند!

###### نقد کلام برخی علمای ظاهربین در قیاس حضرت ابوالفضل و حضرت علی‌اکبر با سایرین

سال گذشته عرض کردم[[17]](#footnote-17) که مرحوم محدّث نوری کتابی به نام نفس الرّحمن فی فضائل سلمان نوشته است و در این کتاب، خود را در مقام ملاک‌گیری و قضاوت دستگاه آفرینش قرار داده است و انگار از آن عالم بالا بر تمام این خلایق مسلّط است، و می‌گوید: «بعد از ائمّه علیهم السّلام، هیچ‌کس به مقام و رتبۀ سلمان نمی‌رسد.»[[18]](#footnote-18)

جناب محدّث نوری، شما که چند کتاب خوانده‌اید و هنوز در مرحلۀ اثبات مانده‌اید، خیال می‌کنید مسئله تمام است؟! شما مگر به ثبوت قضیّه رسیده‌اید؟! شما مگر از باطن حضرت ابوالفضل العبّاس خبر دارید که آمده‌اید این مطالب نسنجیده را گفتید؟ شما مگر از آنچه که در دل علیٌّ الأکبر می‌گذرد، اطّلاع دارید که آمدید این حرف‌های ناصواب را بیان کردید؟! بعد متوجّه شدیم: عجب، امثال ایشان فعلاً هم وجود دارند! همین آقایی که این کتاب را نوشته است، گفته است: «بعد از معصومین، هیچ کسی مانند فلانی نیامده است!»

اینها می‌آیند در دستگاه امام حسین تصرّف می‌کنند! آخر چه کسی به شما اجازه داده است که راجع به حضرت ابوالفضل و حضرت علی‌اکبر و... قضاوت کنید؟! در روز قیامت باید جواب بدهید!

حضرت سیّدالشّهدا راجع به حضرت ابوالفضل می‌فرماید: «الآنَ إنکَسَرَ ظَهری؛[[19]](#footnote-19) ای برادر، الآن کمرم شکست!» یعنی اتّکای حضرت سیّدالشّهدا در عاشورا به حضرت ابوالفضل بود!

امام سجّاد علیه السّلام می‌فرماید:

إنّ لِعمِّیَ العبّاسِ عندَ اللَه منزلةٌ یَغبِطهُ بها جمیعُ الشّهداءِ من الأوّلینَ و الآخِرینَ؛[[20]](#footnote-20) «تمام شهدای اوّلین و آخرین، به منزلت و مقام عموی من غبطه می‌خورند!»

آن‌وقت می‌گویند: «بعد از امام معصوم، کسی مانند فلان کس و فلان کس نیامده است!» اینان افرادی هستند که علم خدا دادی را در راه کوبیدن اسلام و از بین بردن اسلام و شکستن کمر پیغمبر و امیرالمؤمنین مصرف می‌کنند! به سیمای موجّه آنها نگاه نکنید؛ در زیر هر موی آنها شیطانی خفته است! برای هر راهی از راه‌های اسلام هزار مانع قرار می‌دهند! این امر از عهدۀ اینها برمی‌آید.

###### معنای صحیح روایت «قلّةُ العیالِ أحدُ الیَسارَینِ»

اگر قرار باشد که نهج البلاغه سند نداشته باشد، حِکَم نهج البلاغه باید به طریق اولیٰ سند نداشته باشد! یکی از حکمت‌های امیرالمؤمنین علیه السّلام در نهج البلاغه این است که می‌فرماید: «قلّةُ العیالِ أحَدُ الیَسارَین.»[[21]](#footnote-21) این حکمت صحیح است و بنده هم آن را به‌عنوان ملاک یک فتوا قبول دارم. من در بسیاری از موارد اگر شک داشته باشم، تا یقین نکنم، نظر نمی‌دهم؛ ولی همین‌ها برای مسائل دنیوی خود، همین نهج البلاغه را که می‌گویند سند ندارد، ملاک برای فتوا قرار می‌دهند! درحالتی‌که حضرت اصلاً نمی‌خواهد این معنا را برساند:

اوّلاً: اگر قرار بر آن باشد که: «قلّةُ العیالِ، أحَدُ الیَسارَین؛ یکی از دو خوش‌کامی‌ها و رفاه‌ها و خوش‌گذراندنی‌ها، کمیِ عیال است.» خب ما این‌همه در نهج البلاغه داریم: «القَناعةُ مالٌ لا یُنفَدُ؛[[22]](#footnote-22) کسی که قناعت پیشه بگیرد، هیچ‌وقت مالش تمام نمی‌شود.» یا داریم: «ما أعالَ مَن اقتَصَدَ؛[[23]](#footnote-23) کسی که قناعت پیشه بگیرد، هیچ‌وقت نیازمند و گرفتار نمی‌شود.» خب این روایت‌ها علیه آن است! چرا اینها را نمی‌گویند؟!

ثانیاً: عیال در اصطلاح به معنای فردی است که انسان نسبت به او تعهّدی دارد، اعمّ از زن و بچّه و شاگرد و امثال ذلک، یا افرادی که نان‌خور انسان هستند و انسان متکفّل امور آنها است؛ این را عیال می‌گویند، نه فقط بچّه.

ثالثاً: این کلام امیرالمؤمنین یک إخبار است، نه انشاء؛ و مسئلۀ درستی است! در واقع کسی که بچّه‌های کمی داشته باشد، از آن کسی که فرزندان زیادی داشته باشد راحت‌تر است. این مسئلۀ روشنی است! ولی آیا این راحتی مطلوب است یا مطلوب نیست؟

تمام احکام اسلامی براساس تحمّل مشاقّ و گرفتاری است. آیا خواب راحت شب تا به صبح، راحت‌تر است یا یک یا دو ساعت به اذان در سرمای زمستان بلند شدن و وضو گرفتن و نماز شب خواندن و تا اذان صبح بیدار بودن و به تهجّد و این امور پرداختن؟ کدام راحت‌تر است؟ آیا انسان در منزل بنشیند و به انواع تنعّمات متنعّم باشد، بهتر است یا اینکه برای دفاع از اسلام به جبهه‌های نبرد حرکت کند و با تیر و نیزه و بمب و امثال ذلک روبه‌رو شود؟ کدام راحت‌تر است؟ کدام را اسلام می‌گوید انجام بده؟ این را یا آن را؟ آیا انسان به‌جای روزی سه وعدۀ غذایی، روزی سی وعده بخورد راحت‌تر است یا از هنگام اذان صبح تا هنگام غروب آفتاب معده و زبان و گوش خود و تمام شراشر وجودی و اعضای خود را در صوم و روزه نگه دارد؟ آیا انسان به مسافرت‌ها و تفریح‌ها و گردشگاه‌ها برود، راحت‌تر است یا اینکه در گرمای پنجاه درجه و شصت درجۀ عربستان به زیارت بیت‌اللَه الحرام و انجام مناسک حج برود؟

تمام احکام اسلامی براساس تحمّل مشقّت است؛ اسلام می‌گوید: وقتی‌که مستطیع می‌شوی، باید به حج بروی؛ گرم یا سرد است، فرقی نمی‌کند! وقتی‌که کیان اسلام در خطر است، باید از اسلام دفاع کنی؛ کشته می‌شوی یا کشته نمی‌شوی، فرق نمی‌کند! وقتی ماه رمضان می‌رسد، باید روزه بگیری؛ چه تابستان باشد و چه زمستان باشد! راحتی، مطلوب نیست!

###### فرمایش امیرالمؤمنین در تبیین معنای تأسّی به پیامبر اکرم

رابعاً: امیرالمؤمنین علیه السّلام در نهج البلاغه وقتی‌که مسئلۀ تأسّی را مطرح می‌کنند، می‌فرمایند:

اگر می‌خواهی به موسیٰ اقتدا کن، اگر می‌خواهی به عیسیٰ اقتدا کن، اگر می‌خواهی به پیغمبر خودت اقتدا کن!

و بعد در جریان حضرت عیسی می‌فرماید:

متّکای حضرت عیسیٰ سنگ‌های روی زمین بود، فرش او گسترۀ زمین بود، لحاف او آسمان بود و غذای او گیاهان و سبزی‌های بیابان بود!

سپس می‌فرماید:

و لم تَکُن له زوجةٌ تَفتِنَهُ، و لا مالٌ و لا وَلَدٌ یَحزُنُهُ؛[[24]](#footnote-24) «حضرت عیسیٰ نه زنی

داشت که او را گول بزند و او را از مسیر حق به‌کناری بیندازد، و نه بچّه‌ای داشت که موجب ناراحتی و ملالش شود.»

معنای کلام امیرالمؤمنین این است که ما زن نگیریم؟! آیا معنای کلام امیرالمؤمنین که اوصاف حضرت عیسیٰ را برای ما بیان می‌کند، این است که ما زن نگیریم تا دچار فتنه نشویم و بچّه نیاوریم که دچار حزن و ملال و این امور نشویم؟! معنای کلام حضرت این است؟ پس چرا خود حضرت این‌قدر زن می‌گرفت و چرا آن‌قدر بچّه داشت؟! چرا رهبانیّت در اسلام ممنوع است؟![[25]](#footnote-25)

این کلام در مقام إخبار است؛ یعنی حضرت مسئله‌ای بیان می‌کند، امّا نمی‌گوید تو هم مثل او باش! حضرت می‌خواهد راجع به مسائل و جریانات، الگویی برای ما مثال بزند؛ یعنی حضرت عیسیٰ از نظر توجّه به دنیا و علائق دنیا این‌طور و این قِسم بود؛ این کجا دلالت دارد بر اینکه تو هم مثل حضرت عیسیٰ باش؟!

بنابراین، مسئله در اینجا به‌خوبی روشن می‌شود که چطور برای پیاده کردن قضیّه‌ای، جهات مختلفی دست به دست هم می‌دهند تا بتوانند یک مطلب را در یک جامعه پیاده کنند.

###### لزوم دفاع جدّی‌تر و قوی‌تر از مبانی اسلام در عصر حاضر

در اینجا از این فرصت استفاده می‌کنم که مطلب مهمّی را عرض کنم:

در یک هم‌چنین موقعیّتی که اسلام حقیقی و راستین، بیشتر از تمام موقعیّت‌ها به مدافع نیاز دارد، و در این برهه که شرق و غرب برای از بین بردن اسلام دست اتّحاد به هم داده‌اند، وظیفۀ آنهایی که احساس مسئولیّت می‌کنند ـ نه در حدّ تعبّد و اطاعت، بلکه بالاتر و در حدّ تعهّد ـ این است که خود را با بانیان حقیقی اسلام و پیشگامان طرح مسائل حقیقی تشیّع، هم‌خط و در راستای یکدیگر بدانند، و هر کدام به‌واسطۀ تلقّی آن حقیقتِ احکام و مبانی اسلامی برای پیاده کردن منویّات اسلام، خود را یک متعهّد و یک صاحب رسالت بدانند و بزرگان را در طرح مبانی اصیل

اسلامی تنها نگذارند؛ و این مسئله خیلی اهمّیت دارد! به‌خاطر اینکه وقتی ما به عالَم علمی و به روند به‌کار گیری علوم آل‌محمّد در حوزه‌های علمیّه نگاه می‌کنیم، احساس خطر جدّی در از بین بردن کیان اسلامی مشاهده می‌شود؛ عالمانی که در صدد برآمدند تا یک‌به‌یک مبانی اصیل اسلامی را از پیکرۀ اسلام جدا کنند.

مطلب دربارۀ این مسئله تمام شد و به همین مقدار اکتفا شد. منظور من از بیان این مطالب در این چند روز، طرح این مسئله نبود؛ این مسئله از نقطۀ نظر مطامع مختلف و منابع گوناگون، مسائل اجتماعی، مسائل سیاسی، مسائل فرهنگی، مسائل اقتصادی، توالد و تناسل در عالم اسلام، نیاز به ده‌ها جلسه بررسی دارد تا بخواهد استیعاب بشود. بحمد اللَه و المِنّة در آینده‌ای نه چندان دور، این مسائل برای همگان روشن خواهد شد!

###### لزوم طیّ طریق با اتّکا به علم و یقین باطنی و عملی، و عدم اکتفا به دانش فکری و ظاهری

خلاصۀ مطلب اینکه: مسئله به اینجا کشید که برای پی‌ریزی آن مطالبی که در نظر داشتم که: انسان باید قدم‌های خودش را محکم بردارد و همیشه به یقینیّات و علم اتّکا و اعتماد داشته باشد و از ظنّ و گمان در مسائل بپرهیزد و به شایعات توجّه نکند و اهواء و آراء مردم را ملاک برای عمل خود قرار ندهد، به‌عنوان مثال، یکی از مثال‌های فراوانی را که تابه‌حال عالم اسلام با آن مواجه شده است، خدمتتان عرض کردم.

﴿وَإِذَا رَأَيۡتَ ٱلَّذِينَ يَخُوضُونَ فِيٓ ءَايَٰتِنَا فَأَعۡرِضۡ عَنۡهُمۡ﴾؛[[26]](#footnote-26) «وقتی می‌بینی مردم دارند به راهی جدای از راه تو حرکت می‌کنند و در آیات إلَهی خدشه وارد می‌کنند (و مسخره می‌کنند و مسائل و مبانی را به سخریّه و استهزا می‌گیرند)، از آنها کناره بگیر تا اینکه آنها دنبال کار خودشان بروند، و آنگاه که ما حق را برای تو روشن کردیم دیگر نمی‌توانی اغماض کنی!»

این را یقین می‌گویند و آن را شک می‌گویند!

در قضیّۀ سیّدالشّهدا علیه السّلام چه کسانی در شک بودند؟ تمام آن افرادی

که با عمر سعد برای مقابلۀ با آن حضرت آمدند، همه در شک بودند؛ شک یعنی در اهواء و آراء خود بودند، وإلاّ قضیّه و مسئله را می‌دانستند و در تردید باطنی و عملی بودند، نه تردید فکری!

###### عظمت مقام و مرتبۀ حضرت ابوالفضل العبّاس علیه السّلام

امّا آن کسی که در این میان، یگانه انسان راستین و متحقّق به اطاعت و عبودیّتِ از سیّدالشّهدا بود، همین حضرت ابوالفضل العبّاس بود. مگر ما می‌توانیم جریان حضرت ابوالفضل را بفهمیم؟! آن‌وقت بعضی از افراد، حضرت ابوالفضل را در حدّ یک انسان معمولی می‌آورند! لکن امام سجّاد علیه السّلام می‌گوید:

حضرت ابوالفضل مقامی دارد که اوّلین و آخرین به گرد او نمی‌رسند و اصلاً نمی‌فهمند کجاست![[27]](#footnote-27)

ببین تفاوت ره از کجا تا کجاست! بینش امام سجّاد علیه السّلام کجاست و بینش آن آقا کجاست که می‌گوید: «حضرت ابوالفضل هم مثل یکی از ما است!» بعضی هم می‌گویند: «ای حسین، اگر تو در کربلا یک علی‌اکبر دادی، ما هزاران علی‌اکبر دادیم!» حضرت علی‌اکبر با همین افراد عادی یکی است؟! فرهنگ جامعۀ ما این‌طوری ساخته شده است!

صحبت ما راجع به سنّت بود، و باید بدانید که مسائل در چه حولی پیش می‌رود؛ سنّت از کجا نشئت می‌گیرد و در چه موقعیّتی قوام پیدا می‌کند.

در تاریخ مطالعه می‌کردم و دیدم که یکی از علمای نجف راجع به حضرت ابوالفضل حکایت شیرین و جالبی نقل می‌کند:

یک شب جمعه در خواب دیدم که در حرم حضرت سیّدالشّهدا علیه السّلام هستم و پیغمبر اکرم در آن حرم حضور دارند و امیرالمؤمنین علیه السّلام نیز حاضر شدند و همه به زیارت سیّدالشّهدا آمده بودند، ملائکه هم اطراف و اکناف این ارواح مقدّسه را گرفته بودند و دائماً در حال حرکت و گردش بودند و یک عدّه می‌رفتند و عدّه‌ای دیگر به زیارت می‌آمدند.

من جلو آمدم تا نزدیک پیغمبر رسیدم، در این موقع دیدم که قاصدی از جانب حضرت ابوالفضل در حرم سیّدالشّهدا علیه السّلام پیش پیغمبر آمد که: «یا رسول‌اللَه، ابوالفضل از شما تقاضایی دارد!»

ـ: «تقاضایش چیست؟»

ـ: «می‌گوید: فلان‌جوان از آل‌کُبّه از دنیا رفته است و مادرش آمده و به ما ملتجی شده است و شفای فرزندش را می‌خواهد!»

حضرت رو به آن قاصد کردند و فرمودند: «عمر این جوان تمام است و ما نمی‌توانیم برگردانیم! برو و پیغام من را برسان!»

قاصد برگشت و برای مرتبۀ دوّم قاصد دیگری آمد که: «ابوالفضل تقاضایی دارد!»

ـ: «تقاضایش چیست؟»

ـ: «می‌گوید: آن مادر آمده و به ما ملتجی شده است و ما را رها نمی‌کند و شفای فرزندش را می‌خواهد!»

حضرت فرمودند: «من گفتم عمر این جوان دیگر به‌سر آمده و پروندۀ حیاتش دیگر ختم شده و کارش تمام است!»

قاصد برگشت! در مرتبۀ سوّم خود حضرت ابوالفضل آمد و خدمت پیغمبر رسید و عرض کرد: «یا رسول‌اللَه، دو بار قاصد ما را برگرداندی!»

حضرت فرمودند: «من گفتم که این عمرش تمام است!»

دیگر حضرت ابوالفضل حرفی نزد، فقط یک چیزی گفت که رسول خدا دیگر نتوانست حرف بزند، عرض کرد: «عیبی ندارد، ما برمی‌گردیم؛ ولی من یک تقاضا دارم، و تقاضای من این است که از خدا بخواهید که این عنوان باب‌الحوائج را از من بردارد!»

دیدم در این‌موقع خطاب آمد: «ای حبیب من! ای رسول خدا! به عبّاس ما بگو که ما این لقب را از او برنمی‌داریم!»

از خواب بیدار شدم و به سمت منازل آل‌کُبّه حرکت کردم و دیدم صدای شیون و زاری بلند است؛ گفتم: «چه خبر است؟» گفتند: «جوانی از دنیا رفته است و صدای گریه برای آنها است!» گفتم: «راحت باشید؛ حضرت

ابوالفضل شفایش داده است!» در همان حال که من آنجا بودم، یک‌دفعه دیدم جوان بلند شد و حرکت کرد![[28]](#footnote-28)

آن‌وقت این ابوالفضل مثل بقیّه است؟!

###### کیفیّت شهادت حضرت ابوالفضل علیه السّلام

آمد خدمت برادر و عرض کرد: «دیگر عرصه بر من تنگ شده است!»

یقین چطور است! صبر می‌کند تا سه برادر خودش جلوی چشمان خودش شهید بشوند که مبادا تزلزلی در آنها اتّفاق بیفتد، و مسائل را دقیق تا لحظات آخر پیگیری می‌کند!

حضرت فرمود: «من غیر از تو کسی را ندارم، اگر تو بروی دیگر یاوری ندارم!» خیلی اصرار کرد!

رشادت و شجاعت حضرت ابوالفضل که برای ما مطرح نیست؛ برای ما این مطرح است که مشک آب را در شریعه می‌آورد و سه روز است که آب نخورده است و وقتی که می‌خواهد به طرف آب برود، «فَذَکَرَ عَطشَ الحسینِ؛ [به یاد تشنگی امام حسین علیه السّلام می افتد!]» این مطرح است و مهم است! نگاه به شریعه می‌کند و می‌گوید: «عجب، تو به دنبال برادرت هستی و داری آب می‌خوری! این چه رسم وفایی است؟!»

برادرت دارد با مرگ دست و پنجه نرم می‌کند و تو در شریعه آب می‌خوری؟! این رسم وفا و اخوّت و برادری نیست! برمی‌گردد.

وقتی به روی زمین می‌افتد، اینجا صدا می‌زند: «یا أخا، أدرِک أخاکَ!»

اینجا است که امام علیه السّلام دیگر آثار شکست را در خودش مشاهده می‌کند، متّکا و معتَمد خودش را از دست داده است و دیگر دل از این دنیا می‌بُرد و می‌فرماید:

الآنَ انکَسَرَ ظَهری و قلّت حیلَتی؛[[29]](#footnote-29) «(تا الآن به‌واسطۀ این مصائب، شکست بر من وارد نشد؛ امّا ای برادر!) اکنون دیگر کمرم شکست!»

ألا لعنةُ اللَه علَی القومِ الظّالمینَ، و سیَعلَمُ الّذینَ ظَلموا آلَ محمّدٍ أیَّ مُنقَلَبٍ یَنقَلبونَ!

1. . سوره أنعام (6) آیه 68. [↑](#footnote-ref-1)
2. . مطلع انوار، ج 1، ص 188. [↑](#footnote-ref-2)
3. . جهت اطّلاع بیشتر رجوع شود به رسالۀ اجتهاد و تقلید، ص 358: «شاخص یازدهم اجتهاد: آگاهی از مسائل و حوادث عصر خویش و فتنه‌های دشمن». [↑](#footnote-ref-3)
4. . تذکرة العلماء، ص 200. [↑](#footnote-ref-4)
5. . الإحتجاج، ج 2، ص 458. [↑](#footnote-ref-5)
6. . نهج البلاغة (عبده)، ج 4، ص 170. [↑](#footnote-ref-6)
7. . جهت اطّلاع بر بطلان استدلال به این حدیث بر کمی فرزند، رجوع شود به رسالۀ نکاحیّه، ص 339. [↑](#footnote-ref-7)
8. . نهج البلاغة (عبده)، ج 3، ص 56: «و إیّاکَ و مشاوَرةَ النّساءِ؛ فإنّ رأیَهُنّ إلیٰ أفنٍ و عَزمَهُنّ إلیٰ وَهنٍ!» [↑](#footnote-ref-8)
9. . نهج البلاغة (عبده)، ج 2، ص 47، با قدری اختلاف. [↑](#footnote-ref-9)
10. . همان (عبده)، ج 1، ص 129. [↑](#footnote-ref-10)
11. . جهت اطّلاع بیشتر رجوع شود به حیات جاوید، ص 179 ـ 200. [↑](#footnote-ref-11)
12. . رجوع شود به در محضر علاّمه طباطبایی، ص 165، سؤال 273. [↑](#footnote-ref-12)
13. . سوره نساء (4) آیه 150. [↑](#footnote-ref-13)
14. . زن و مسائل قضایی و سیاسی، ص 35 و 48. [↑](#footnote-ref-14)
15. . همان، ص 35. [↑](#footnote-ref-15)
16. . یعنی: «مطالبی که مادر سوگوارِ در مرگ فرزند را به خنده وا می‌دارد!» (محقّق) [↑](#footnote-ref-16)
17. . رجوع شود به ج 1، ص 286. [↑](#footnote-ref-17)
18. . نفس الرّحمن فی فضائل سلمان، ص 242. [↑](#footnote-ref-18)
19. . مقتل الحسین، خوارزمی، ج 2، ص 34. [↑](#footnote-ref-19)
20. . الأمالی، شیخ صدوق، ص 463؛ الخصال، ج 1، ص 68، با قدری اختلاف. [↑](#footnote-ref-20)
21. . نهج البلاغة (عبده)، ج 4، ص 170. [↑](#footnote-ref-21)
22. . همان، ص 150 و 217 و 245. [↑](#footnote-ref-22)
23. . همان (صبحی صالح)، ص 494. [↑](#footnote-ref-23)
24. . همان (عبده)، ج 2، ص 57 ـ 61:

    «و لقد کان فی رسول الله صلّی الله علیه و آله کافٍ لکَ فی الأُسوةِ، و دلیلٌ لکَ علیٰ ذَمِّ الدّنیا و عَیبِها و کَثرةِ مَخازیها و مَساویها إذ قُبِضَت عنهُ أطرافُها و وُطِّئَت لِغیرِهِ أکنافُها و فُطِمَ عن رَضاعِها و زوِیَ عن زَخارِفِها.

    ”و تحقیقاً در رسول خدا صلّی الله علیه و آله حقیقت و واقعیّتی است که برای تو در تأسّی کردن و اقتدا کردن به او کفایت می‌کند، و راهنمای توست برای مذمّت دنیا و عیب آن و بسیاری از مواردی که دنیا انسان را خوار و زشت و بی‌مقدار و پست می‌سازد و بد و کریه و خراب و فاسد می‌کند.“

    و إن شِئتَ ثَنَّیتُ بِموسیٰ کَلیمِ الله حَیثُ یقولُ: ﴿رَبِّ إِنِّي لِمَآ أَنزَلۡتَ إِلَيَّ مِنۡ خَيۡرٖ فَقِيرٞ﴾\* والله ما سَألَهُ إلّا خُبزًا یَأکُلُهُ؛ لِأنّهُ کان یَأکُلُ بَقلةَ الأرضِ و لقد کانَت خُضرةُ البَقلِ تُریٰ مِن شَفیفِ صِفاقِ بَطنِهِ لِهُزالِهِ و تَشَذُّبِ لَحمِهِ.

    ”و اگر بخواهی شخص دوّمی را مقتدا قرار دهی، او موسیٰ کلیم‌الله است آنجا که گفت: ﴿پروردگارا، به آنچه به من از خیر عطا کنی، نیازمندم!﴾ به خدا سوگند، چیزی جز نانی که تناول کند از خدا نخواست! زیرا مدّتی بر اثر نداری، از گیاهان زمین می‌خورد، تا جایی که سبزی گیاه به‌خاطر لاغری و کمی گوشت در بدنش از پردۀ نازک شکمش نمایان بود!“

    و إن شِئتَ ثَلَّثتَ بِداودَ صاحِبِ المَزامیرِ و قارِئِ أهلِ الجنّةِ، فَلقَد کان یَعمَلُ سَفائِفَ الخوصِ بیَدِهِ و یقولُ لِجُلَسائِهِ: ”أیُّکُم یَکفینی بَیعَها؟“ و یَأکُلُ قُرصَ الشّعیرِ مِن ثَمَنِها.

    ”و اگر بخواهی نفر سوّمی را سر مشق خود قرار دهی، او داود صاحب مزامیر و خوانندۀ اهل بهشت است، که با دست خود از لیف خرما زنبیل می‌بافت و به هم‌نشینانش می‌گفت: «کدام‌یک از شما مرا در فروختن اینها یاری می‌دهد؟» و از قیمت آن زنبیل قرص نانی جوین می‌خورد.“

    و إن شِئتَ قلتَ فی عیسَی ابنِ مریمَ، فَلَقَد کان یَتَوَسَّدُ الحَجَرَ و یَلبَسُ الخَشِنَ و یَأکُلُ الجَشِبَ، و کان إدامُهُ الجوعَ و سِراجُهُ بِاللّیلِ القَمَرَ و ظِلالُهُ فی الشِّتاءِ مَشارِقَ الأرضِ و مَغارِبَها، و فاکِهَتُهُ و رَیحانُهُ ما تُنبِتُ الأرضُ لِلبَهائِمِ، و لم تَکُن لَهُ زَوجةٌ تَفتِنُهُ و لا وَلَدٌ یَحزُنُهُ و لا مالٌ یَلفِتُهُ و لا طَمَعٌ یُذِلُّهُ، دابَّتُهُ رِجلاهُ و خادِمُهُ یَداهُ.

    ”و اگر پیروی از عیسَی بن مریم علیه السّلام را خواستی، بگو (به یاد بیاور) که هنگام خوابیدن، سنگ را زیر سرش بالش قرار می‌داد و جامۀ زبر می‌پوشید و طعام خشن می‌خورد، و خورشت او گرسنگی بود و چراغ او در شب، روشنایی ماه بود و سایه‌بان او در زمستان جایی بود که آفتاب می‌تابید یا فرو می‌رفت، و میوه و سبزی خوشبوی او گیاهی بود که زمین برای چهارپایان می‌رویانید، و نه زنی داشت که او را به فتنه و تباه‌کاری افکند و نه فرزندی داشت که او را اندوهگین سازد و نه دارایی‌ای داشت که او را (از توجّه به خدا) برگرداند و نه طمعی (به دنیا و اهل آن) داشت که او را خوار کند، و مرکب او دو پایش بود (و پیاده راه می‌رفت) و خدمت‌کار او دو دستش بود (و هر کاری را خود انجام می‌داد).“

    فَتَأسَّ بِنَبیِّکَ الأطیَبِ الأطهَرِ؛ فَإنّ فیهِ أُسوةً لِمَن تَأسّیٰ و عَزاءً لِمَن تَعَزّیٰ، و أحَبُّ العِبادِ إلَی الله المُتَأسّی بِنَبیِّهِ و المُقتَصُّ لِأثَرِهِ.

    ”پس تو ای مرد مسلمان، به پیغمبر خودت تأسّی کن که از همۀ پیامبران پاک‌تر و پاکیزه‌تر و طیّب و طاهرتر است! زیرا در او الگو و نشانه و مادّۀ تأسّی و پیروی است برای کسی که اقتدا کند و تأسّی نماید، و نشانه و علامت صحیح انتساب است برای کسی که بخواهد خود را به او نسبت دهد. و محبوب‌ترین بندگان نزد خداوند کسی است که به پیغمبرش اقتدا و تأسّی نماید و دنباله‌روی او باشد.“

    قَضَمَ الدّنیا قَضمًا و لم یُعِرها طَرفًا، أهضَمُ أهلِ الدُّنیا کَشحًا و أخمَصُهُم مِنَ الدّنیا بَطنًا، عُرِضَت علیهِ الدّنیا فَأبیٰ أن یَقبَلَها، و عَلِمَ أنّ اللهَ سُبحانهُ أبغَضَ شَیئًا فَأبغَضَهُ و حَقَّرَ شَیئًا فَحَقَّرَهُ و صَغَّرَ شَیئًا فَصَغَّرَهُ.

    ”طعام دنیا را با اطراف دندان (نه به پری دهان) می‌خورد، و به ضروریّات دنیا اکتفا می‌فرمود، به نظر و گوشۀ چشمی دنیا را به عاریت نداد و به‌هیچ‌وجه به حطام دنیا التفاتی ننمود، از جهت پهلو لاغرترین و از جهت شکم گرسنه‌ترین اهل دنیا بود، دنیا بر او عرضه شد و از قبول آن امتناع ورزید، آنچه را دانست که خداوند سبحان آن را مبغوض داشته است او هم مبغوض داشت و آنچه را او حقیر شمرده است تحقیر نمود و آنچه را او کوچک قرار داده است کوچک و کم‌اهمّیت شمرد.“

    و لو لم یَکُن فینا إلّا حُبُّنا ما أبغَضَ اللهُ و رسولُه و تَعظیمُنا ما صَغَّرَ اللهُ و رسولهُ لَکَفیٰ به شِقاقًا لِلَّهِ و مُحادّةً عن أمرِ اللهِ.

    ”اگر در ما نبود مگر محبّت به آنچه خدا و رسول خدا آن را مبغوض داشته‌اند و بزرگ شمردن آنچه خدا و رسول خدا آن را کوچک شمرده‌اند، همین مقدار برای مخالفت ما با خداوند و سرپیچی ما از فرمان او کافی بود.“

    و لقد کان صلّی الله علیه و آله یَأکُلُ عَلَی الأرضِ و یَجلِسُ جِلسةَ العَبدِ و یَخصِفُ بِیَدِهِ نَعلَهُ و یَرقَعُ بیَدِهِ ثَوبَهُ و یَرکَبُ الحِمارَ العاریَ و یُردِفُ خَلفَهُ.

    ”رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم طعام را بر روی زمین تناول می‌فرمود و مانند نشستن بندگان می‌نشست و به دست مبارک خود پارگی کفشش را می‌دوخت و جامه‌اش را وصله می‌کرد و بر الاغ برهنه و بی‌پالان سوار می‌شد و دیگری را بر پشت سر خویش سوار می‌نمود.“

    و یَکونُ السِّترُ عَلیٰ بابِ بَیتِهِ فَتَکونُ فیهِ التّصاویرُ، فیقولُ: ”یا فلانةُ (لِإحدیٰ أزواجِهِ) غَیِّبیهِ عَنّی؛ فَإنّی إذا نَظَرتُ إلَیهِ ذَکَرتُ الدّنیا و زَخارِفَها!“

    ”و پرده‌ای را بر در خانه‌اش مشاهده فرمود که در آن تصویرهایی بود، پس به یکی از همسرانش فرمود: «این پرده را از نظر من پنهان کن؛ چراکه هرگاه بدان می‌نگرم، دنیا و زخارف آن را به یاد می‌آورم!»“

    فَأعرَضَ عن الدنیا بِقَلبِهِ و أماتَ ذِکرَها مِن نَفسِهِ و أحَبَّ أن تَغیبَ زینَتُها عن عَینِهِ؛ لِکَیلا یَتَّخِذَ مِنها ریاشًا و لا یَعتَقِدَها قَرارًا و لا یَرجوَ فیها مُقامًا، فَأخرَجَها مِنَ النّفسِ و أشخَصَها عن القَلبِ و غَیَّبَها عن البَصَرِ. و کَذلکَ مَن أبغَضَ شَیئًا أبغَضَ أن یَنظُرَ إلَیهِ و أن یُذکَرَ عِندَهُ.

    ”پس به قلب خود از دنیا اعراض کرده و یاد آن را در نفس خود میراند، و دوست داشت که زینت دنیا از چشمش پنهان باشد تا از آن جامه فاخر و زیبایی فرا نگرفته و دنیا را جای قرار و آرمیدن نداند و امید اقامت در آنجا را نداشته باشد؛ پس دنیا را از نفسش بیرون رانده و از قلبش دور ساخته و از جلو چشم خویش پنهان گردانید. آری، چنین است که هر آنچه مبغوض کسی افتد، نفرت دارد بدان بنگرد و یا نام آن در نزد وی بر زبان رود.“

    و لقد کان فی رسول الله ما یَدُلُّکَ عَلیٰ مَساوِئِ الدّنیا و عُیوبِها؛ إذ جاعَ فیها مَعَ خاصَّتِهِ و زویَت عنهُ زَخارِفُها مَعَ عَظیمِ زُلفَتِهِ، فَلیَنظُر ناظِرٌ بِعَقلِهِ: أکرَمَ اللَهُ مُحمّدًا بِذلکَ؛ أم أهانَهُ؟!

    ”و تحقیقاً در رسول خدا صلّی الله علیه و آله چیزی است که راهنمای تو بر بدی‌های دنیا و عیوب و زشتی‌های دنیا است؛ زیرا با آن خصوصیّتی که در نزد خداوند متعال داشت، مع‌ذلک در دنیا گرسنه ماند، و با وجود آن منزلت و تقرّب عظیمی که داشت، زینت‌ها و زخارف دنیا از او دور شد و به کنار رفت. حالا بر شخص بصیر و متدبّر است که با عقلش بسنجد، و با درایتش تأمّل و تفکّر کند که: «آیا خداوند با این‌گونه معامله‌ای که با محمّد نمود، آیا می‌خواست او را گرامی بدارد و یا اینکه او را اهانت کند؟!»“

    فَإن قال: ”أهانَهُ،“؛ فَقَد کَذَبَ و اللَهِ العَظیمِ بِالإفکِ العَظیمِ! و إن قال: ”أکرَمَهُ“؛ فَلیَعلَم: أنَّ اللَهَ قد أهانَ غَیرَهُ حَیثُ بَسَطَ الدُّنیا لَهُ و زَواها عن أقرَبِ النّاسِ مِنهُ.

    ”اگر بگوید: «خداوند دوست داشت که محمّد را اهانت کند و پست و خوار به‌شمار آورد!» سوگند به خداوند بزرگ، دروغ گفته است! و اگر بگوید: «خداوند دوست داشت که او را مکرّم و محترم و معزّز و گرامی دارد!» پس باید بداند که خداوند نسبت به غیر محمّد اهانت کرده و خوار شمرده است به‌خاطر اینکه دنیا را برایشان گسترش داده است، آن دنیایی که از نزدیک‌ترین و مقرّب‌ترین افراد نسبت به خود، بر کنار زده است.“

    فَتَأسَّی مُتَأسٍّ بِنَبیِّهِ و اقتَصَّ أثَرَهُ و وَلَجَ مَولِجَهُ، و إلّا فَلا یَأمَنِ الهَلَکةَ؛ فَإنَّ اللَهَ جَعَلَ مُحَمَّدًا عَلَمًا لِلسّاعةِ و مُبَشِّرًا بِالجَنّةِ و مُنذِرًا بِالعُقوبةِ.

    ”اقتدا کننده باید به پیامبرش اقتدا کند و قدم جای قدم آن حضرت بگذارد و هرجا او در آمد، در آید، وإلاّ از هلاکت امان ندارد؛ چراکه خداوند محمّد را نشانۀ قیامت و بشارت‌دهندۀ به بهشت و ترسانندۀ از عقوبت قرار داد.“

    خَرَجَ مِنَ الدُّنیا خَمیصًا و وَرَدَ الآخِرةَ سَلیمًا. لم یَضَع حَجَرًا عَلیٰ حَجَرٍ حَتّیٰ مَضیٰ لِسَبیلِهِ و أجابَ داعِیَ رَبِّهِ. فَما أعظَمَ مِنّةَ اللَهِ عِندَنا حینَ أنعَمَ عَلَینا بِهِ سَلَفًا نَتَّبِعُهُ و قائِدًا نَطَأُ عَقِبَهُ.

    ”او با شکم گرسنه از دنیا رفت، و با سلامت همه‌جانبه وارد آخرت شد. تا لحظۀ از دنیا رفتن و اجابت دعوت‌کنندۀ حق، سنگی به روی سنگ نگذاشت. خداوند چه منّت بزرگی بر ما گذاشت که چنین رهبری عنایت کرد تا از او پیروی کنیم و چنین پیشوایی قرار داد که قدم جای قدمش بگذاریم!“

    واللَهِ، لقد رَقَّعتُ مِدرَعَتی هذه حَتَّی استَحیَیتُ مِن راقِعِها، و لقد قال لی قائِلٌ: ”أ لا تَنبِذُها عَنکَ؟“ فَقُلتُ: ”اُغرُب عَنّی، فَعِندَ الصّباحِ یَحمَدُ القومُ السُّریٰ!“

    ”به خدا سوگند، آن‌قدر این پیراهن پشمینۀ خود را وصله زده‌ام که از وصله‌کننده‌اش حیا می‌کنم، و کسی به من گفت: «این لباس کهنه را دور نمی‌اندازی؟» گفتم: از من کناره گیر، که به وقت صبح از رهروان شب، تمجید و ستایش می‌شود!“» (محقّق)

    \* سوره قصص (28) آیه 24. [↑](#footnote-ref-24)
25. . رجوع شود به دعائم الإسلام، ج 2، ص 193. [↑](#footnote-ref-25)
26. . سوره أنعام (6) آیه 68. [↑](#footnote-ref-26)
27. . الأمالی، شیخ صدوق، ص 463؛ الخصال، ج 1، ص 68، با قدری اختلاف. [↑](#footnote-ref-27)
28. . الوقایع و الحوادث، ج 3، ص 42. [↑](#footnote-ref-28)
29. . مقتل الحسین علیه السّلام، مقرّم، ص 279 ـ 282؛ موسوعة الإمام الحسین علیه السّلام، ج 4، ص 231 ـ 237. [↑](#footnote-ref-29)